■ من دختری هستم که در دوران جوانی که باید شوق و داشتن اشتیاقی مثل بیشتر همسن و سالام داشته باشم جز سختی جز یک احساس خیلی بد که خودم برای خودم بوجود آوردم چیزه دیگه ای نمی بینید .

داستان هفته

قصه یک زندگی....

قسمت اول

من می خوام داستانی براتون بنویسم که شاید خیلی ها براشون توی زندگی این اتفاق افتاده باشه و این نوشته نه تنها جنبه داستانی بلکه جنبه یك داستان واقعی رو داره ،داستانی که می تونه توی زندگی هر کسی اتفاق بیفته . اون توی یك خانواده پنج نفره بدنیا اومده بود و دختر کوچیك خانواده بود . دختری خجالتی و بسیار ساده و برای اینکه خودش معنی عشق رو پیدا کنه از این سادگی و خجالتی بودن کاملا دور شد. قبل از اینکه درمورد زندگی این دختر به شما بگم و بگم که چه سختیهایی توی زندگیش کشیده بهتره اول از معرفی خانواداش شروع کنم تا شما هم بدونید که چرا این دختر خودش بدنبال کلمه عشق می گشت. خانواده اون متشکل بود از پدر ،مادر ،دو برادر و یک خواهر .پدری که هر موقع اون دختر چشماشو باز می کرد اونو توی حالت "از خود بی خود " می دید.

مادری که علی رغم جوانی که زن خیلی زیبا و بسیار قشنگ و قدی داشت بلند و قامتی خوش تراشیده که هر کس او را می دید شیفته زیبایی و جمال و کمال او می شد ،اما حالا مثل زنی شده بودکه چند برابرسنش نشون می ده . اونم بخاطر این بود که توی زندگیش با مردی زندگی می کردکه فقط ازاین زندگی مشترک تنها چیزی که اونو متوجه خود کرده بود سختی بود و کتک .مادری که خود شو فدای بچه های قدو نیم قدش کرده بود وهیچوقت به روی خودش نمی آورد که چه سختیهایی رو داره تحمل می کنه .هر کس که اونو می دید فکر می کرد خیلی خوشبخته ولی اینطور نبود .اون تو دلش یک دردی داشت که هیچکس نمی تونست بفهمه. مادر توی زندگیش چیزی از عشق و دوست داشتن نفهمید.

شایدبخاطر این بود که نتونست خوب معنی عاشقی و دوست داشتن رو هم به دخترش یاد بده و تنها چیزی که همیشه می تونست در مورد یه احساس نسبت به مردها به اونا بگه این بود که مردها آدمهایی هستند که هیچوقت نمی شه بهشون اعتماد کرد و شما همیشه باید مواظب باشید که فریب نخورید و تا می تونین از اونا دور باشین و هر کس که به راحتی گفت دوستتون دارم فکر نکنید کسی رو که یه عمر دنبالش بودین پیدا کردین . حالا می رسیم به معرفی خواهر ،اون بزرگتر از همه بچه ها بود و برای همین همیشه احساس مسئولیت می کرد و بعد از مادر همه کاره خونه بود و همه بهش احترام می ذاشتن البته مقداری از زیبایی مادر روهم به ارث برده بود ،از سن ۱۸سالگی خواستگارهای بسیاری داشت ولی هرکدوم رو یا به بهانه درس رد می کرد ویا کار . در آخر هم می رسیم به دو برادر ،یکی از برادرها اهل موسیقی و بجای پدر خانواده محبت رو به خانواده اش هدیه می داد اون هم برادر بزرگ بود و می خواست یه جوری کمبود پدر رو برای خواهراش و برادر و مادرش جبران کنه ،اون از نظر اخلاق به هیچ عنوان ارثی از پدرنبرده بود ولی در عوض برادر دوم تمام اخلاق و رفتارش شبیه پدرش بود و بعد از پدر که حالا سنی از اون گذشته بود وقدری آرامش در خونه بوجود اومده بود، اون راه پدرش را در پیش گزفته و مایه سلب آسایش خانواده شده بود.

ولی من الان نمی خوام از زندگی مادر ،خواهر یا برادرها بگم .اینها تنها مقدمه ای بود برای آشنایی بیشتر با خانواده دختری که دلش می خواد همه، زندگینامه اونو بخونن تا شاید چیزهایی رو به همسن و سالاش بفهمونه و اونها هم بدونن که به این راحتیها نباید احساس ،عشق ،غرورو...را از دست داد.

همه چیز به زبان خود دختر:

من دختری هستم که در دوران جوانی که باید شوق و داشتن اشتیاقی مثل بیشتر همسن و سالام داشته باشم جز سختی جز یک احساس خیلی بد که خودم برای خودم بوجود آوردم چیزه دیگه ای نمی بینید .

اوایل زندگیم تا قبل از اتمام تحصیلاتم با وجود اون پدر، با صبوری و همت مادر که جای پدرهم بود زندگی خوبی داشتم بدون اینکه بدونم چه جوری دارم بزرگ می شم زندگی رو می گذروندم. دوران ابتدایی رو خوب پشت سر گذاشتم ،سال راهنمایی که تازه کمی فکر می کردم دارم بد و خوب زندگی رو می فهمم توی درسهام مشکل بوجود می اومد آخه نمی تونستم تو اون شرایط بد خانوادگی که هر شب باید منتظر می شدم تا ببینم بابام با چه حالی میاد و آیا امشب هم ما باید شاهد جرو بحث و کتک کاری مادر و پدر باشیم یا نه ،نمی شد تمام حواسو به درس داد و برای همین در دوران راهنمایی مجبور شدم سال اول و سوم رو هر کدوم دوسال بخونم .وقتی رفتم مقطع متوسطه باز هم نتونستم رشته ایی که مورد علاقه خودم بود رو بخونم و به اجبار رفتم سراغ رشته ای که به هیچ عنوان دوست نداشتم. با اینکه سال اول دوترم را پشت سر گذاشتم اما باز هم یک سال توی دبیرستان عقب افتادم.

با این حال سالی که تونستم رشته تحمیلی رو انتخاب کنم توی کلاسی افتادم که خداروشکربجز تعداد خیلی کمی، مابقی شاگرداش کسایی بودند که ازنظر هوشی خوب بودند واز نظر درسی نمره های خیلی خوبی می گرفتند و باز هم خداروشکر که تونستم با اونها دوست بشم اما نه دوستهایی که بتونم روی اونها به عنوان "امین دل"یا یک "دوست صمیمی" حساب کنم،چون احساس می کردم نمی تونم با کسی دوست واقعی باشم ورابطه ای برقرارکنم.همیشه توی خودم گم بودم .

ما با اینکه با هم دوست بودیم و توی مدرسه همیشه با هم بودیم ولی توی کلاس و موقع درس و امتحان رقابت خیلی شدیدی بین ما بود که همین رقابتها باعث شد با اینکه به رشته ام علاقه نداشتم ولی با نمره های خوبی واحدهای درسی مو بگذرونم . وقت رفتن به خونه که از دبیرستان که می رفتیم بیرون، خیلی از پسرها سر راه دخترای مدرسه می ایستادن یا با ماشینهای جورواجور مدام در حال دور زدن بودن. ولی من نمی تونستم برعکس بعضی از دخترها که دلشون برای اون پسرا غش می رفت وآرزو می کردن که ای کاش توی یکی از اون ماشینها با یکی از اون پسرای خوش تیپ و قیافه باشن احساسی داشته باشم .

حالا این بخاطر این بود که معنی احساسو نمی فهمیدم یا چیزه دیگه ای هر چی که بود توی من همچین احساسهایی بوجود نمی آورد و به تنها چیزی که فکر می کردم این بود که باید از پسرها خجالت کشید و از اونها دوری کرد . دوران دبیرستانم تموم شد و با نمره های خیلی خوبی دیپلمم رو گرفتم ،ولی این توی خانواده سرد و بی روح ما خیلی بی اهمیت بود که بخاطرش بخوایم جشن بگیریم و خوشحال باشیم چون دیگه توی این خانواده چیزی به عنوان خوشحالی نبود و بی عکس العمل بودن اونا و چیزهای هر چند کوچیک منو نسبت به خانوادم سرد و سردتر از گذشته می کرد. من نمی تونستم احساسی رو که می خوام توی خانوادم پیدا کنم ،نمی تونستم با خانوادم دردودل کنم ،چون اونقدر خودشون مشکل داشتن که نمی خواستم منم به مشکلاتشون اضافه بشم .مادرم که همیشه در حال غصه خوردن بود خواهرم هم وقتی من سال ابتدایی بودم ازدواج کرد و رفت ،برادر بزرگم که همیشه در حال کار کاردن بود وروی پدر و برادر دومی هم به هیچ عنوان نمی شد حساب کرد حتی برای یک لحظه صحبت کردن کوچیک. همیشه توی خونه احساس تنهایی می کردم ومی خواستم هر روز از خونه یه جورایی برم بیرون خونه برام حکم یک چهار دیواری داشت که حتی نفس کشیدن هم برام سخت بود. من اون موقع یک دوست داشتم به اسم "نینا "که از نظرمن خیلی دختر خوبی بود و همیشه با هم بیرون بودیم .اون دختری بود با اعتماد به نفس بسیار بالا، البته ناگفته هم نمونه دختر قشنگی هم بود .توی اون سالها که دخترای هم سن و سال ما به خودشون نمی رسیدند ولی وقتی می خواستیم بریم بیرون اون حسابی به خودش می رسید و چیزی به نام "آرایش" برای نینا خیلی چیز عادی بود و همیشه توی این فکر بود که امروز که میره بیرون می تونه چه جوری شیطونی کنه و چه جوری پسرارو سرکار بگذاره، وقتی با هم می خواستیم بریم بیرون اون می گفت که بایدبخودت برسی و مرتب باشی و لی برای من خیلی سخت بود وقتی که از خونه میرفتیم بیرون آینه کوچیکمو بیرون می آوردم و تند تند همونجا کمی "رژ" می زدم و همین کار که برای اون چیز عادی بود برای من وقتی بیرون بودم فکر می کردم همه عالم وآدم دارن نگام می کنن.زندگی من همینجور با وجود مخالفتهای مادر و برادر بزرگم درمورد ارتباطم با نینا داشت می گذشت تا اینکه بنا به یک اتفاقی خانوادم ادامه ارتباط من با نینارو قطع کردن و اون اتفاق هم این بود که نینارو با یک پسر خارج از شهر گرفته بودن .

من نینا رو خیلی دوست داشتم اون دختری بود که همیشه شاد و سرزنده بود همیشه می خندید و هیچ چیز بدی توی دلش نبود ولی چون زودبه اصطلاح بزرگ شده بود وباکاراش بیشتر از سنش بنظر می رسیداونو دخترخوبی نمی دونستند . نینا با اون همه شیطونیاش هیچوقت من ندیده بودم که با پسری بخواد دوست بشه. ولی یک روز عاشق کسی شد که فقط با اون پسر ترجیح می داد از طریق تلفن صحبت کنه و هر چی هم که بین اون دوتا اتفاق مفتاد من هم درجریان بودم چون هم من سنگ صبور اون بودم هم اون سنگ صبور من .

یه روز که می خواستن همدیگرو ببینن توی همون قراره اول اونارو می گیرن ولی چون همدیگرو واقعا می خواستن و وقتی که با پدر و مادرشون صحبت می کنن اونا برمی گردن خونه که در آخر هم با هم با عشق خیلی خوب و دوست داشتن دو طرفه ازدواج می کنن . این برای من خیلی عجیب بود ،آخه منو به یاد حرفهای مادرم می انداخت ولی حالا نینا با پسری ازدواج کرده بود که ... من کم کم بزرگتر می شدم تا اینکه تصمیم گرفتم برم دنبال کار و برای خودم کاری پیدا کنم که همینطور هم شد من یه کاره خوبی پیدا کردم ولی موقتی بود چون اون شرکتی که من توش کار می کردم قراردادی بود .

چند ماهی رو اونجا کار کردم تا اینکه یک روز که مشغول بودم متوجه یه پسری شدم که همیشه تو ذهنم برای خودم مجسم می کردم و دوست داشتم همیشه با همچین تیپ و قیافه ای آشنا بشم .قیافه ای مردونه برازنده و مغرور با تیپی مرتب و منظم .وقتی که اونو دیدم خیلی ازش خوشم اومد ولی به روی خودم نیاوردم تا اینکه چند روز گذشت و وقتی از یکی از همکارام پرسیدم چرا اون میاد اینجا ؟بهم گفت فامیله رئیس شرکته و اینطور که میگن با رئیس شرکت دوست خیلی صمیمیه. از اون شب دیگه بدبختیه احساس من شروع شد .....

یك نویسنده

آکواریوم

با آکواریوم "دریا " آشنا شوید ، دریا بنا دارد هر هفته به معرفی گونه های آبزی بپردازد. علاقمندان و دوستداران محیط زیست می توانند جهت معرفی گونه های گیاهی و جانوری مطالب خود را به آدرس روزنامه ارسال دارند

سفره ماهی (یو)

سفره ماهی یکی از آبزیان خطر ناک دریایی است .این آبزی انواع گوناگونی دارد در زمستان به دلیل خنک بودن آب تعداد آنها زیادتر است در این فصل آنها بیشتر در آبهای کم عمق کنار ساحل با چاله هایی که برای خودشان درست می کنندبه استراحت می پردازند.در قشم تعداد سفره ماهی ها خیلی زیاد است ومی توان به وفور آنها را یافت.سفره ماهی بر روی دم خود دو تیغ خطرناک شبیه نیزه دارد که اگر در قسمتی از بدن وارد شود به خاطر داشتن تیغه های کوچک ونزدیک به هم بر روی تیغ های بزرگ، بیرون آوردن آن کار بسیار دشواری است.حتی روی این تیغه ها ماده سمی هم وجود دارد که بسیا زجر آور است.

آنجل (فرشته ماهی)

آنجل یا فرشته ماهی دارای انواع متعددی است .

در گروه سیچلایدها، آنجل یکی از زیباترین ماهیها بحساب می آید و از طرفداران زیادی برخوردار است. آنجل باله بلند چلگیس، آنجل نیم تنه مشکی، آنجل ببری، آنجل سفید، آنجل مشکی، آنجل باله بلند دودی، آنجل باله بلند سفید هستند، که در ایران تکثیر و پرورش یافته اند و اکثر علاقمندان به این ماهیها برای انتخاب ماهیهای مولد خوب باید تعدادی از آنجلهای جوان، شاداب، سرحال و بدون نقص باله ها و عضو را بصورت گروهی در شرایط عالی نگهداری کنند و از بین آنهایی که با همدیگر جفت می شوند برای تکثیر و پرورش جدا کنند برای اینکار باید در روی هر دیواره آکواریوم چندین تکه سنگ به اندازه ارتفاع آکواریوم و به عرض ۵ سانتیمتر قرار داده شود. بطوریکه تکه سنگ با دیواره آکواریوم بصورت مورب و زاویه ایی تقریبا ۵۵ بوجود آورد. آنجلها محلهایی که دارای شیب است برای تخم ریزی انتخاب می کنند.

داروخانه گیاهی

درخت بادام به بلندی ۸ متر می باشد در ضخامت بسیار زیبا که در ایران - سوریه - افغانستان وفلسطین پرورش می یابد این در خت با کمی رطوبت هم می تواند رشد کند برگهای آن بیضی - نوك تیز وسبز می باشد گلهای آن بسیار زیبا وبه رنگ صورتی کم رنگی می باشد در اوائل بهار شکوفه های بادام ظاهر بسیار دیدنی وزیبا می باشد مصرف بادام در روز حداکثر ۱۰ عدد می باشد وافرادی که معده ضعیف دارند خوردن آن به علت سنگین وثقیل الهضم بودن باید باشکر همراه باشد.

بادام به دودسته تقسیم می شود :

بادام شیرین وبادام تلخ

خواص دارویی بادام شیرین :

۱- ملین بوده وسینه را نرم می کند روغن آن برای ضد یبوست بکار می رود مخصوصا برای یبوست در کودکان

۲ - بادام برای درمان زخم روده ها ومثانه واسهال مفید است.

۳ - بادام بوداده مقوی معده است.

٤ - اگر بادام راآسیاب کنید وبا عسل طبیعی مخلوط کنید برای درد کبد وسرفه مفید است

٥ -چغاله بادام لثه وریشه دندان را تقویت می کند

٦- دم کرده پوست قهوه ای درخت بادام برای کبد وکیسه صفرا مفید است.

۷ - جوشانده برگ درخت بادام برای کبد وکیسه صفرا مفید است.

۸ - روغن بادام خواب آور است وبیخوابی را از بین می برد

۹- برای رفع اسهال برگ درخت را خشک کرده وبا ماست چکیده مخلوط کرده مصرف نمائید.

۱۰ - برای رفع خارش بدن بچه ها یی که سرخک ومخملک دارند روغن بادام را در تمام سطوح بدن آنها بمالید خارش را تسکین می دهد

۱۱- مالیدن روغن بادام برروی پوست التهاب را رفع کرده وسوختگی را درمان می کند

۱۲- روغن بادام را باآب مخلوط کنید داروی خوبی برای رفع اسهال ودل پیچه بچه ها خواهد بود ضمنا این مخلوط سنگ مثانه را خارج کرده وادرار کردن را آسان می کند

■ مریم مفانی

"بادام"

۱۳- برای رفع بیماریهای شدید سینه روغن بادام را با هموزن آن عسل طبیعی ویک زرده تخم مرغ مخلوط کنید تابصورت خمیر درآید سپس به آن جوشانده گل ختمی اضافه کنید وهر سه ساعت یک قاشق چایخوری از آن را بخورید

۱٤- شیر بادام برای رفع سرفه مفید وخلط آور است.

خواص داروی بادام تلخ :

۱ - بادام تلخ را آسیاب کرده وبا سرکه مخلوط کنید بک مرهم بسیار خوب برای دردسر می باشد وهمچنین مالیدن آن بر دور چشم بینایی را تقویت می کند.

۲- خوردن بادام تلخ برای تنگی نفس ووردم ریه مفید است

۳- خوردن بادام تلخ همراه با عسل برای کبد وطحال مفید است

٤- برای رفع درد کلیه ها بادام تلخ را با نشاسته ونعناع بخورید.

٥- خمیر بادام تلخ برای رفع بوی بد پا مفید است

٦- روغن بادام تلخ برای درمان سیاه سرفه مفید است

۷- مالیدن روغن بادام تلخ بر روی اعضاء بدن که درد می کند تسکین بخش است

۸- برای ازبین بردن سنگ کلیه وناراحتی های کلیه ، بادام تلخ رابا شیره انگور مخلوط کرده وبخورید

طرز تهیه روغن بادام :

مغزبادام را پس از تمیز کردن وخشک کردن خرد می کنید وخوب نرم بکوبید ویابا آسیاب نر م کنید وبه صورت خمیر درآورید سپس آنرا تحت فشار قرارداده روغن آن را استخراج کنید برای بدست آوردن روغن بادام تلخ هیچ گاه آنرا با آب خمیر نکنید که باعث به وجود آمدن یک سم می شود که برای بدن فوق العاده مضر است.

طرز تهیه شیر بادام:

البته تهیه شیربادام راههای مختلفی دارد که یک راه آسان بدست آوردن آن به این صورت است که مقدار ۵۰ گرم بادام پوست کنده یک لیتر آب ۵۰ گرم عسل یا شکر رادر مخلوط کن برقی ریخته خوب مخلوط کنید تا مایعی مانند شیر بدست اید که فوق العاده برای بچه ها وافراد مسن مفید می باشد.

دنیای تصاویر

۱

این پرنده ی کوچک در حین پرواز دچار سقوط و جراحت میشود

۲

جفت این پرنده برای پرستاری و امید به بهبودی او آذوقه میاورد

۳

اما وقتی دوباره بسوی او بازگشت، پرنده جان داده بود

۴

او سعی میکند جفت بیجان خود را حرکت داده و با خود ببرد اما

۵

پرنده ی درمانده وقتی متوجه شد که دیگر او مرده است بلند گریست!

۶

و بر بالینش ایستاد و با نگاهی حسرت بار و ناباورانه او را نگریست!